



دکتر هایده صیرفی
دکترای تخصصی فرهنگ و
زبان های باستانی

گفتاری پیرامون ریشه‌های پهلوانی بنا بر متون کهن و شاهنامه

شماره
دوره هفتم - شماره ۲
تابستان ۱۳۸۷

مرام پهلوانی

نژاد به مفهوم ایرانی است. اما نکته این جاست که هم‌ه‌ی این معانی به گونه‌ای در ارتباط با یکدیگرند و در هر صورت با یک دلاور پیوند دارند که خصوصیات بارزی هم چون جنگجوی آزاده، با منش، اصیل، نیرومند، جوان‌مرد و شجاع را دارد. در این فرصت کوتاه، به برخی از این مفاهیم پرداخته می‌شود.

با خواندن شاهنامه و ژرف‌نگری در آن پی می‌بریم که واژه‌ی «پهلوانی» در شاهنامه در معانی گوناگونی به کار رفته است و با آن‌که تنها در مفهوم و معنی پهلوانی و دلیری استفاده نشده، اما در نهاد خود به یک معناست.

بنابر کتاب «فهرست واژه‌های شاهنامه‌ی فردوسی» (= واژه‌نامه ولف)، کلمه‌ی پهلوانی ۳۱ بار در شاهنامه در معانی گوناگونی به کار برده شده است.

یکی از آن معانی «کوبش و ضربه» است:

«زدش پهلوانی یک بر جگر»
که منظور ضربه‌ی پهلوانی است و اشاره به ضربه‌ی دلیرانه‌ی اسفندیار به هم‌اورد تورانی دارد.

در جایی دیگر، پهلوانی در مفهوم «لباس و پوشش شایسته‌ی پهلوان» به کار می‌رود، چرا که پهلوان با لباس عادی قدم به رزمگاه نمی‌گذارد:

«سری کو کُشد پهلوانی کلاه»
گاه پهلوانی به معنی «آیین» به کار رفته است:

بیفکندی آیین شاهان خویش
بزرگان گیتی که بودند پیش
تبه کردی آن پهلوی کیش را
چرا ننگریدی پس و پیش را
در جایی، پهلوانی در مفهوم «آهنگ» به کار می‌رود. در واقع، آهنگ پهلوانی در شاهنامه نام نوعی سرود است

فرگرد دوم و نندیداد)، فریلون، گرشاسب، نوذر، کیکاووس (در آبان‌یشت) و «آرش شیواتیر» (در تیر یشت).

در ادبیات دوره‌ی میانه، نام و حضور این پهلوانان بسیار قوی‌تر است، چنان‌که داستان رستم و اسفندیار، زریر و بستور، بهرام چوبین و اردشیر بابکان و... با مطالعه‌ی این متون درمی‌یابیم که نام بسیاری از این پهلوانان پیش از پیدایش شاهنامه در این قوم وجود داشته است. در واقع شاهنامه‌ی فردوسی تلفیقی از اسطوره و حماسه و تاریخ است و تقریباً بیشتر شخصیت‌ها و پهلوانان پیش‌تاریخی و تاریخی این سرزمین، با همان دوره‌ی خود در پهنه‌ی شاهنامه آورده شده‌اند.

اصطلاح پهلوانی نقش بسیار مهمی در فرهنگ و تمدن ایرانی دارد. این واژه دارای غنای معنایی وسیعی است. به بیانی کلی، اندیشه‌هایی از مبدأ ایرانی هم چون دلاوری، اصالت و با نژاد و فر و شکوه بودن، همگی به هم وابسته‌اند و تنها بنا بر متن، یکی از مفاهیم بر دیگری برتری می‌یابد. برای مثال، واژه‌ی پهلوانی در شاهنامه گاه به صورت یک وجه وصفی به معنی «عالی، شاهوار، قهرمان و دلیر» به کار برده می‌شود، گاه به معنی کوبش و رزم پهلوانی، و گاه در معنای آهنگ و مویه‌ی پهلوانی، گاه نام جامه و جوشن و کلاه و قباست و گاه نام کیش و آیین و گاه نام آهنگ و نام خوان و سفره و گاه نام یک

پهلوان، با آن‌که فره پهلوانی را از ابتدا بر پیشانی دارد و نهادی نیکو سرشت و خویی جوان‌مردانه و خصلت‌های یک دلاور را می‌باید، به تنهایی پهلوان نمی‌شود، مگر آن‌که پروانده‌ی آیینی و مرامی باشد و چنان در آن باور پروانده شود که به زیب پهلوانی آراسته گردد که نیک و بد را بیاموزد و خود همچون رستم، نیای پهلوان یک قوم شود.

از مطالعه‌ی دست‌نوشته‌های به جای مانده از متون کهن درمی‌یابیم که پهلوانی سنتی بهره گرفته از آیینی بسیار کهن است که ریشه در پیش از تاریخ دارد. با مطالعه و بررسی اساطیر ایرانی و شخصیت‌های پهلوانی متون پیش از «شاهنامه» درمی‌یابیم که پهلوانانی همچون گرشاسب و رستم، با خدایان کهن تمدن هند و ایرانی همانند ایندرو برابری دارند. برای مثال، رستم به همان گونه از پهلوی مادر زاده می‌شود که ایندرو، خدای بسیار کهن هند و ایرانی، و یا همان‌گونه که ایندرو گرز خود را از نیاکانش به ارث می‌برد، رستم نیز وارث گرز پهلوانی است. خوراک ایندرو ۳۰۰ گاو میش بوده و رستم نیز گورخری را در یک وعده بر تنه‌ی درختی می‌کشد و کباب می‌کند. ایندرو به اژدهایی به نام ورتره می‌جنگد، رستم نیز دیو سپید را به هلاکت می‌رساند و شواهد بسیاری از این دست.

کهن‌ترین روایات مکتوب پهلوانی در بخش‌هایی از کتاب «اوستا» موجود است؛ چنان‌که داستان جمشید جم، (در

که بارید برای خسرو پرویز می نوازد:

«همی پهلوانی بر او مویه کرد»
قابل ذکر است که آهنگ‌های پهلوانی در اشعار مسعود سعد، نظامی و حافظ نیز بسیار به کار برده شده است. آهنگی که رستم در کودکی به آن گوش می دهد نیز آهنگ پهلوانی است. یا آهنگی که هنگام عرضه ی فتوحات رستم نزد کیخسرو خوانده می شود و فتوحات اسفندیار نزد بهرام چوبین^۲ آهنگ پهلوانی نام دارد.

واژه ی پهلوانی در شاهنامه، گاه نام «خوان و سفره» است:

«یکی پهلوانی نهادند خوان»
این جا منظور ضیافتی است که زال برای مهراب که برای ادای احترام به او آمده است، برپا می کند.

یا اشاره به «نگین پهلوانی» می شود:
«ترا افسر پهلوانی دهم»
منظور این است که نگینی و دیهیمی شایسته ی یک پهلوان به تو اعطا خواهم کرد.

و یا پهلوانی نام یک «نژاد» در مفهوم ایرانی است:

«همه ایرجی زاده ی پهلوی
نه افراسیابی و نه پیغوی»

منابع

۱. کرین، هانری. آیین جوانمردی. ترجمه ی احسان نراقی. سخن. تهران. ۱۳۸۳.
۲. بهار، مهرداد. ادیان آسیایی. چشمه. تهران. ۱۳۷۵.
۳. بیضایی کاشانی، پرتو. تاریخ ورزش باستانی. حیدری. تهران. ۱۳۳۷.
۴. تفضلی، احمد. تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام. سخن. تهران. ۱۳۷۶.
۵. بهار، مهرداد. جستاری چند در فرهنگ ایران. فکر روز. تهران. ۱۳۷۳.
۶. مختاری، محمد. حماسه در رمز و راز ملی. قطره. تهران. ۱۳۶۸.
۷. صفا، ذبیح الله. حماسه سرایی در ایران. امیرکبیر. تهران. ۱۳۶۹.
۸. الارجانی، فرامرزن خداداد بن عبدالله الکتائب به تصحیح پرویز ناتل خانلری. بنیاد فرهنگ

این مفهوم در مقابل دیگر نژادها، هم چون رومی، چینی، هندوی، ترک و غیره است. این بیت اشاره به سخنان زریر در پاسخ به ارجاسب تورانی دارد که او را به جمع آوری سپاهی از دلیران تهدید می کند که همه از نژاد ایرج خواهند بود.

به هرحال در بیانی کلی، آن چه که در این ابیات و به کار بردن کلمه ی پهلوانی سخت جلوه گری می کند، این است که تمامی این صفات از آن دلاوران ایرانی هم چون زال، رستم، گویو، بهرام پسر گودرز، بیژن، اسفندیار، بهمن، دارا، بهرام گور و گسته م است که همگی ایرانی اند. (فقط پیران که جامه ی پهلوانی می درد و بیدرفش که زره پهلوانی در بر دارد، تورانی اند.)

بدین ترتیب، در جمع بندی کلی می توان گفت، با آن که واژه ی پهلوانی در شاهنامه در معانی متفاوتی به کار رفته، اما در معنایی درونی همگی دارای یک مفهوم اند. چه بسیار مشهود است

که در کاربرد این واژه برای فردوسی و خوانندگانش، تنها یک مفهوم وجود داشته و آن ذات پهلوانی یا گونه ی پهلوانی است که یکسانی معانی آن در بیت شاهنامه کاملاً آشکار است. بن مایه ی این ادراک به قدمت ایرانی و به دوران پهلوانی و حماسی باز می گردد که در آن، نمونه ی راستین پهلوانی، نجابت، دلاوری و رادی بسیار ارزشمند است. تمامی این خصوصیات که در اساطیر و تاریخ و حتی اکنون دیده می شود، جز تکرار و الگوبرداری از یک خصلت نیست و آن «مرام پهلوانی» است.

- بی نویسی
- I. Vrtra
۲. برای آگاهی بیشتر ر. ک: صفا، ۱۳۶۹.
 ۳. این سخنان ارجاسب، شاه تورانی خطاب به گشتاسب پس از پذیرفتن وحی زردشت است. و این جا منظور دین ایرانی پیش از آیین زردشت است.
 ۴. برای آگاهی بیشتر ر. ک: لازار، ۱۳۵۷.
 ۵. فردوسی ش ۵.



14. Kellens, J. Pirart, E (1990). Les Texts vieil-avestiques, Vol. II, Wiesbaden Mackenzie, D. N, (1971) Pahlavi Dictionary, London.